

روایتی عاشقانه از آنا زگرس

از اندوه جوانی

شرق: آنا زگرس از مطرح‌ترین نویسندگان قرن بیستم ادبیات آلمان است که در نوامبر ۱۹۰۰ در ماینس متولد شد. او به شکل داوطلبانه در جنگ جهانی اول حضور داشت و پس از گرفتن دیپلم به تحصیل در رشته‌های هنر، تاریخ فرهنگ، تاریخ و چین‌شناسی پرداخت. او اولین داستانش را در سال ۱۹۲۴ با عنوان «مردگان جزیره جال» منتشر کرد. زگرس در سال‌های حیاتش در فرم‌های مختلف داستان‌نویسی به نوشتن پرداخت و امروز در میان آثار او از رمان و ناول و داستان کوتاه گرفته تا قطعه‌های کوتاه و طرح دیده می‌شود. او جزه نسلی از نویسندگان آلمانی به‌شمار می‌رود که با قدرت‌گرفتن هیتلر به اجبار تن به مهاجرت دادند. زگرس سال‌های مهاجرتش را در مکزیک گذراند و در ۱۹۴۷ به کشورش بازگشت و البته آلمان شرقی را به عنوان وطن برگزید. او دو سال بعد از این، یکی از مشهورترین آثارش را یعنی «مردها جوان می‌مانند» منتشر کرد و در این رمان سرگذشت ملت آلمان را در بستری تاریخی به تصویر درآورد و روایتی از افشار و طبقه‌های گوناگون جامعه در طول زمانی بیش از یک ربع قرن به دست داد.

به‌تازگی یکی از رمان‌های زگرس با عنوان «سفر دریایی» با ترجمه مهشید میرمعزی در نشر افق منتشر شده است. این کتاب درواقع داستانی است درباره سفرهای نویسنده به برزیل. «سفر دریایی» در سال ۱۹۷۱ منتشر شد. در این رمان، ارنست تریل پزشک جوانی است که در طول سفری دریایی از برزیل به لهستان، داستان زندگی‌اش را برای همسفرش، فرانتس هامر، شرح می‌دهد. این رمان این‌گونه آغاز می‌شود: «هیچ چیز را نمی‌شود با عزیمت مقایسه کرد، نه واردشدن و نه ملاقات دوباره. وقتی پل موقت کشتی به سمت خشکی بالا کشیده می‌شود، آدم آن بخش از جهان و همچنین تمام چیزهایی را که در آنجا تجربه کرده، اعم از رنج و شادی، برای همیشه ترک می‌کند؛ بعد سه هفته تمام دریا را پیش‌رو دارد. من با هم‌سفر جوان خود حرفی نمی‌زدم. شاید او فقط افکارش را با صدای بلند بیان می‌کرد. تازه ۲۰ دقیقه بود که می‌شناختمش. هنگام بررسی مدارکمان، پشت سرش بودم و همان وقت بود که متوجه شدم او هم مانند من در روستوک کشتی لهستانی‌مان، نوروید، را ترک خواهد کرد. پزشک بود. این را هم هنگام بررسی

آشفته که مدام از چیزی به چیز دیگر پرش می‌کند و گذشت‌اش را به یاد می‌آورد و می‌داند که کمی بعد برای همیشه خاموش خواهد شد. انکار این ذهنیت کافکاست در بستر مرگ که در قطعه شعری با عنوان «گفت‌وگوی قطع‌شده» به قالب کلمات درآمده است: «خارج نشوید من خواب نیستم/ با چشمان بسته خیلی بهتر می‌بینم/ چهره‌ها رنگ‌ها کلمات/ وقتی که از من سخن می‌گویند/ با صدایی آرام/ دیروز زبانم مثل پنبه نرم بود/ امروز زبانم مثل سنگ سخت است/ پس از گفت‌وگوی دیروز با پزشک/ بین من مریض و شما/ شش‌مای که مرا با مهریانی دوره می‌کنید/ شش‌مای که سلامت آید/ چیزی پیش آمده/ که نه عشق و نه کلمات/ آنها را از هم جدا نخواهد کرد/ آن چیز مرگ من است.»

روژه‌ویچ نه‌فقط در آثارش بلکه در زندگی‌اش نیز شباهت‌هایی به کافکا داشته است. او نیز با احساس خطا، تأثیر پدر و یهودیت مواجه بوده و خاصه با برآمدن فاشیسم و دستگیری یهودی‌ها و وقوع جنگ، بیش‌ازپیش با کافکا درگیر بوده است. کافکا درباره یهودی‌گی خلق آثار هنری معتقد بود که شعر و به‌طور کلی ادبیات در برابر واقعیت زندگی بازچپ‌های شرم‌آور است.
روژه‌ویچ در یادداشتی به سال ۱۹۹۰ که در ابتدای «دام» آمده نوشته: «تنها عمل قابل توجیه برای من این بوده که کوشیده‌ام همه توان خود را برای هرچه بهتر نوشتن داشته و به کار گیرم. این واقعیت که می‌بایست خودم را توجیه کنم، بی‌تردید شهادت‌دهنده شکست انتخاب‌ناپذیر آن چیزهایی است که به آنها شعر و یا آثار ادبی زیبا و هنری می‌گویند».
روژه‌ویچ نیز مانند بسیاری دیگر از شاعران و نویسندگان بعد از جنگ، با این مسئله اساسی درگیر بود که شعر چه نسبتی با واقعیت موجود دارد. در جهان بعد از جنگ که پر بود از مرگ و جسد و مصیبت، روژه‌ویچ اعتقادی به «شعر لطیف مزین سنتی» ندارد و به نوع دیگری از شعر می‌اندیشد: شعری عریان، با زبانی سرد و ساده و خالی از بازی‌های زبانی و آرایش‌های کلامی.
روژه‌ویچ این ویژگی‌ها را در شعرش درونی کرده و حتی در برخی از اشعارش درباره ویژگی‌های شعرش توضیح داده است.
روژه‌ویچ مانند شاعر هم‌دوره‌اش میلوش، معتقد بود که بسیاری از شعرهای موجود به درد جهانی که سایه مرگ بالای سرش در گردش است نمی‌خورند.

بسیاری از منتقدان آثار روژه‌ویچ را بخشی از «تئاتر اسورد» دانسته‌اند. روژه‌ویچ با آثار کسانی همچون بکت، آربابل، ژنه و یونسکو آشنا بوده و می‌توان گفت از آنها تأثیر هم گرفته است. البته روژه‌ویچ و دیگر نویسندگان و کارگردانان هم‌دوره‌اش تحت تأثیر میراث به‌جامانده از ویکتیه‌ویچ هم بوده‌اند که در ایران کمتر شناخته‌شده است. میان نمایش‌نامه «پیرزن کرج» روژه‌ویچ و یکی از نمایش‌نامه‌های یونسکو با عنوان «مستاجر جدید» شباهتی می‌توان دید. در «پیرزن کرج» با تصویری استعاری از جهان معاصر مواجه می‌شویم. در مکان این نمایش که تمثیلی از جهان است، همه فضاهای موجود به وسیله زباله تسخیر شده‌اند. درواقع روژه‌ویچ در این نمایش‌نامه به واسطه روایتی استعاری، تصویری از جهان معاصر به دست داده است. نمایش‌نامه‌های روژه‌ویچ و یونسکو در فضا و وضعیتی متفاوت از هم نوشته شده‌اند اما در «مستاجر جدید»، یونسکو تصویری از تسلط اشیا و کالاها در جهان مدرن به دست می‌دهد. تصویری که در آن اشیا تمام فضاهای موجود را به تسخیر خود درآورده‌اند و جایی برای زندگی پرسوناژ نمایش باقی نمانده است. در «پیرزن کرج» این زباله‌ها رفته‌اند تمام فضای موجود را تسخیر کرده‌اند و درواقع این دو نمایش‌نامه در دو فضای متفاوت دو تصویر تکان‌دهنده از وضعیت جهان معاصر ارائه داده‌اند.

در جست‌وجوی کافکایی است که ترس‌ها، نگرانی‌ها، ضعف‌ها و دغدغه‌های خودش را دارد.

«دام» تنها نمایش‌نامه روژه‌ویچ نیست که در آن ردی از کافکا دیده می‌شود. در نمایش‌نامه «خروج از هنرمند گرسنگی» نیز باز اثری از کافکا می‌بینیم. این نمایش‌نامه‌ای است که روژه‌ویچ آن را بر اساس داستان کوتاه «هنرمند گرسنگی» کافکا نوشته و می‌توان آن را نشانه‌ای از پایان یک دوران یا به عبارتی پایان هنرمند گرسنگی دانست. برای روژه‌ویچ، کافکا همچون دامی است که مدتی طولانی گرفتارش بوده و برای رهایی از او تصمیم می‌گیرد نمایش‌نامه «دام» را بنویسد. برای این کار، روژه‌ویچ نه‌تنها تمام آنچه را که از کافکا به جا مانده می‌خواند، بلکه دو بار هم به پراگ سفر می‌کند و یادداشت‌هایی درباره زندگی و آثار کافکا می‌نویسد که از آنها زمان نوشتن نمایش‌نامه‌اش استفاده می‌کند. در دوره‌ای که روژه‌ویچ چهره مطرحی به شمار می‌رفت، کافکا را حرفه‌ای سیاه در آسمان ادبیات اروپا می‌دانست و درباره‌اش نوشته بود: «درباره او باید با احتیاط عمل کرد؛ او می‌تواند همه‌چیز را ببلعد و نابود کند.» نوشتن «دام» سری تکنوینی طی کرده و در طول چند سال صحنه‌ها و تصویرهایش چند برابر شده و عنوان‌هایش هم چند بار تغییر کرده تا سرانجام شکل نهایی نمایش‌نامه را به خود گرفته است؛ نمایش‌نامه‌ای «بی‌شکل» که از هر طرفی کشیده شده و بیش رفته است. «دام» با قطعه شعر بلندی شروع می‌شود که اگرچه تمثیلی و پرمزوراز است. اما درواقع دری است برای ورود به جهان نمایش. شعری تکه‌تکه و نامنسجم که انکار تصویر دقیقی است از ذهنیتی که آن را نوشته. تکه‌تکه‌بودن شعر و قطع‌شدن مدامش برآمده از ذهنیتی است که در آستانه مرگ قرار دارد، ذهنیتی

پیام حیدرقرونی: ادبیات و تئاتر لهستان در چند دهه از قرن بیستم چهره‌هایی درخشان داشت که هر یک تأثیری عمیق بر ادبیات و تئاتر جهانی به جا گذاشتند. اسلاومیر مروژک، تادئوش روژه‌ویچ و تادئوش کانتور برخی از چهره‌های مطرح ادبیات و تئاتر لهستان در قرن بیستم‌اند که در ایران هم آثاری از آنها در سال‌های مختلف به فارسی ترجمه شده است.

در سال‌های اخیر محمدرضا خاکی از مترجمانی بوده که توجهی ویژه به ادبیات نمایشی و تئاتر لهستان داشته و آثاری از روژه‌ویچ، کانتور و مروژک با ترجمه او منتشر شده‌اند. «دام»، «فهرست»، «پیرزن کرج»، «خروج از هنرمند گرسنگی» از ترجمه‌های خاکی از روژه‌ویچ به شمار می‌روند که در این میان نمایش‌نامه «دام» مدتی پیش و و پس از چند سال در نشر بیدگل بازچاپ شد. «دام» نمایش‌نامه‌ای است با پانزده تابلو که شخصیت اصلی‌اش فرانتس کافکا است. اگرچه هر پانزده تابلوی نمایش به کافکا و زندگی او، از کودکی تا مرگ، مربوط است. اما خط روایی روشنی در نمایش‌نامه وجود ندارد و نمی‌توان آنچه را که در طول نمایش روایت می‌شود از آغاز تا پایان شرح داد. با این حال، نمایش‌نامه با کودکی کافکا و رابطه او با زن‌های خانواده‌اش شروع می‌شود و سپس به خشونت سفت‌وسخت پدرش پرداخته می‌شود و در نهایت کافکای نویسنده‌ای را می‌بینیم که در زندگی‌اش ماکس برود، فلیسه با زن‌هایی دیگر وارد شده‌اند. روژه‌ویچ در «دام»، مثل اغلب آثارش، با طنز و گروتسک خاص خودش به جهان کافکا پرداخته و آنچه در کار او قابل توجه است، نوع مواجهه او با کافکاست. در این نمایش‌نامه روژه‌ویچ نه به دنبال ارائه تصویری اسطوره‌ای از کافکا، به عنوان یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان قرن بیستمی، بلکه برعکس

تادئوش روژه‌ویچ

ترجمه محمدرضا خاکی

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل

نشر بیدگل
</